

اعتراف، شرح بحران روحي تولستوی

ترجمة مرجان سكاكى

Confession

by: leo Tolstoy

Translation and introduction by

David Patterson

W.W.Norton, New York

96p. 1996

● اعتراف

● نوشته: لئو تولستوی

● مقدمه: دیوید پاترسون

● ۹۶ صفحه - ۱۹۹۶

۳۴۲

در پائیز ۱۸۷۹ نویسنده پنجاه و یک ساله جنگ و صلح و آناکارینا به این باور دست یافت که تا آن زمان در زندگی هیچ حاصلی نداشته و زندگیش بی مفهوم بوده است. هر یک از آثار فوق می بایست تضمین کننده جایگاهی دائمی برای او در تاریخ ادبیات جهان بوده باشد؛ هر دو اثر گواه نبوغ و خلاقیت او بودند. اگر این دستاوردهای هنری ارزشمند نتوانند به زندگی او معنا بخشند، پس معنا را کجا باید یافت؟ چنین است «پرسش زندگی» که تولستوی در کتاب اعتراف خود به آن اشاره می کند. پرسشی که همانند معنویات جاودانه است.

ارنست جی سیمونز کتاب اعتراف را این چنین توصیف کرده است: یکی از برجسته ترین و جسورانه ترین کلام بشری، غلیان روحی که شدیداً با مشکل بزرگ زندگی - یعنی ارتباط انسان با لایتناهی - درهم آمیخته و با اخلاص کامل و هنری تمام ابراز شده است.*

این کتاب، داستان یک بحران روحی در میانسالی است که عناصر آن از عنوان جوانی در انسان شکل گرفته است. به همین دلیل، اعتراف مبین نقطه اوج دلمشغولی های تولستوی در کسوت یک نویسنده است. و از سال ۱۸۸۰ به بعد توجه او منحصرأ و به وضوح بر سلوک دینی که او از آن به عنوان زندگی آرمانی روستایی یاد می کرد متمرکز شد.

* ارنست جی سیمونز، لئو تولستوی (بوستون: لیتل، براون و کمپانی، ۱۹۶۲) ص ۳۲۶.

Confession

LEO TOLSTOY



Translation and Introduction by
DAVID PATTERSON

W. W. NORTON & COMPANY
NEW YORK · LONDON

۳۴۲

با اینکه تشابهاتی میان عذابهای لوین در آناکائینا و تضادهای درونی تولستوی در کتاب اعتراف وجود دارد، اعتراف دو سال پس از انتشار آناکارینینا نوشته شده و معمای ماهیت حیات و مشکلات ایمان و اعتقادات را به نحو گسترده‌تری انعکاس می‌دهد؛ البته، اینها دقیقاً مشکلاتی است که بسیاری از شخصیت‌های آثار داستانی بعدی او یا آن مواجه هستند، از جمله شخصیت‌های کلیدی در مرگ ایوان ایلیچ و پدر سرژیو، همچنین برخف در ارباب و انسان و نخلیودف در رستاخیز. تولستوی پس از تکمیل آناکارینینا، طرح‌های کوتاهی از زندگی روستایی نوشت، اما از آنجا که ایمان، مرگ، و معنای حیات ذهن او را مشغول کرده بود، نوشتن برایش به کلی دشوار می‌شد. در پایان سال ۱۸۷۷ تولستوی عمیقاً غرق در تضاد میان ایمان و عقل شده بود. برای نمونه در طول زمستان ۷۸-۱۸۷۷، بر روی دو اثر به نامهای بحثی پیرامون ایمان در کرملین و همدلان آغاز کرد و در آنها بحث‌هایی در زمینه ایمان میان مؤمنین و بی‌ایمانان پیش کشید. آنگاه این طرح‌ها را کنار گذاشت تا تحقیقی پیرامون ادامه کتاب جنگ و صلح به نام دسامبرستها آغاز کند، اما در تابستان ۱۸۷۸ کار بر روی این داستان جدید را نیز به دلیل کنج عزلت‌گزیدن در سامارا واقع در جنوب روسیه برای مدت بیش از یک ماه متوقف کرد. مدت کوتاهی پس از مراجعت، در سوم ماه اوت به خصومت دیرینه‌ای که مدت ۱۷ سال با تورگنیف ادامه داشت خاتمه داد. با این همه، در فوریه سال ۱۸۷۹، کار بر روی دسامبرستها را به کلی و بدون هیچگونه توضیحی متوقف

کرد.

تولستوی اعتقاد داشت که یکی از پرسش‌های ابدی انسان این است که تا چه حد باید بنده خداوند یا شهوات باشد. با این پرسش بود که دوباره خود را برای نوشتن داستان دیگری به نام یکصد سال آماده کرد. کتاب جدید قرار بود دربارهٔ پترکبیر باشد، اما در تابستان ۱۸۷۹ تولستوی احساس کرد که دیگر قدرت ادامهٔ آن را ندارد. در ۱۴ ژوئن، بار دیگر گوشه خلوت گزید، و این بار به غاردیر در کیف پناه برد و در آنجا با راهبان ساده‌ای روبرو شد که زندگیشان را با «روشهای باستانی مسیحیت» می‌گذراندند. سفر به کیف حیاتی دوباره به او بخشید طوری که دیگر می‌توانست ارتباطش را با کلیسای ارتدکس به کلی قطع کند، و به این نتیجه رسید که تعالیم این کلیسا به هیچ وجه بر انجیل منطبق نیست. کتاب اعتراف در ابتدا با عنوان فرعی مقدمه‌ای بر یک اثر منتشر نشده نامیده شده بود، این اثر تحقیق پیرامون الاهیات جزمی بود که در آن تولستوی یکی از چندین حمله خود را به کلیسا آغاز کرد.

تولستوی، پس از اتمام پیش‌نویس دشوار کتاب اعتراف، در پایان ۱۸۷۹، با افزودن برخی مطالب از مقالهٔ زندگینامهٔ ناتمام خود به نام من چیستم؟ آن را دوبازنویسی کرد و به چاپ رساند. کتاب اعتراف قرار بود در سال ۱۸۸۲ در نشریهٔ روسکایا میسل *Russkaya mysl* منتشر شود، اما انتشار آن به دلیل مشکلاتی که ادارهٔ سانسور کتاب ایجاد می‌کرد تا سال ۱۸۸۴ یعنی زمان انتشار آن در ژنو به تعویق افتاد. باید در نظر داشت که عنوان این کتاب تا زمانی که در ژنو به چاپ رسید اعتراف نبود.

شاید بازنمایی نخستین صفحه از اعتراف، چاپ ژنو که به عنوان مقدمه‌ای بر چاپ ناتمام روسی آن در نظر گرفته شده بود، در اینجا بتواند آنچه ادارهٔ سانسور در این کتاب قابل اعتراض یافت نشان دهد:

«در این اثر کنت ال. ان تولستوی که در اینجا به چاپ رسیده است درگیری‌های درونی فردی قدرتمند، در نهایت عمق و ژرفایش، و در اوج اضطراب دهشت‌بار و غم‌انگیزش پیش‌روی خواننده آشکار می‌شود. او فردی است برخوردار از موهبت خلاقیت که از سالهای اولیهٔ عمرش در تلاش برای دستیابی به تکامل فردی بوده است و در عین حال کسی است که در جایی تحصیل کرده است که هر کس براساس فطرت اصلی خود زندگی می‌کند و نه تنها با آموزش اصول عقیدتی خود کاری از پیش نمی‌برد بلکه در بیشتر مواقع مخالف آن اصول است. هر جا اصول عقیدتی وجود دارد و به شکل رسمی و خشک آموزش داده می‌شود و «با اعمال زور حمایت می‌گردد، آن اصول را نمی‌توان بخشی از زندگی مردم و روابط میان آنها به شمار آورد.»

در اینجا پرده از ماجرای زندگی انسانی برداشته می‌شود که از نخستین سالهای عمر خود در

جستجوی مسیر حقیقت و یا همانطور که نویسنده به آن اشاره کرده است، «معنای زندگی» بوده است. کسی که با تمام قدرت درونی خود در راه رسیدن به نوری که ظاهر و باطنش را شکل می‌دهد تلاش کرده است، و در این راه، کمابیش از طریق تحقیقات علمی خشک، عقلانی و محض که در نهایت به خداوند و حقیقت الهی می‌انجامد به اندازه کافی کوشیده است.

این داستان برای کسانی که روحشان بتواند معنای درونی آن را دریابد واقعاً باشکوه است، و به قلم شخصی نوشته شده که خود در زندگی شاهد تمام این رنج و عذابها و تضادهای درونی بوده است، یعنی به قلم توانای نویسندهٔ خلاق ما، تولستوی. در چنین شرایطی هر گونه اظهار نظر در مورد این اثر بیهوده به نظر خواهد رسید. با این همه، باید به خواننده گوشزد کنیم که مبادا مرتکب اشتباه کسانی شود که با به دست گرفتن هر کتاب جدیدی، چه با طبیعت خشن و بی‌روح در تماس باشد چه با روح لطیف که در قلمرو ادبیات است - مرتکب می‌شوند. این اشتباه از طرز برخورد خواننده با کتاب، طریقه نزدیک شدن به کتاب و خواسته‌هایش از آن ناشی می‌شود. هیچیک از این موارد نباید افکار نویسنده را منحرف جلوه دهد، هیچیک نباید معنای واقعی اثر را تحریف شده یا مبهم بنمایاند، مثل پیشداوری‌هایی که ما براساس آنها اثری را بررسی می‌کنیم و چه پرسش‌هایی مطرح می‌سازیم که نویسنده مایل نبوده است به آنها پاسخ دهد یا خود را با آنها درگیر کند.»

۳۴۵

در پایان چه بسا این پرسش مطرح شود که آیا تولستوی هرگز در واقع معنای زندگی یا حقیقتی را که در جستجویش بود دریافته است یا نه؟ هر چه در این زمینه گفته شود، یک موضوع روشن است که او تا زمان مرگش در سال ۱۹۱۰ به این جستجوها ادامه داد: زندگی او همانقدر که با جستجو کردن درآمیخته بود، همانقدر هم با یافتن آمیزش داشت. در حقیقت، معنایی که او در پی آن بود بیشتر از راه جستجو حاصل می‌شود تا از راه کشف. و مطرح کردن پرسش زندگی ضروری‌تر از پاسخ دادن به آن است. زیرا با مطرح کردن پرسش است که برای دریافت صدایی تلاش می‌کند، تلاشی که در آثاری نظیر اعتراف متجلی می‌گردد.

و سرانجام اینکه در اعتراف تولستوی پرسشی را مطرح می‌کند: آیا معنایی در زندگی من وجود دارد که با مرگ من، از بین رود؟

در سال ۱۸۷۹ نویسندهٔ پنجاه و یک سالهٔ جنگ و صلح و آناکارینا به این باور دست یافت که تا آن زمان در زندگی هیچ دستاوردی نداشته است. هر یک از این آثار متعالی می‌توانست برای او جایگاهی دائمی در تاریخ ادبیات جهان بیافریند، اما این دستاوردها در معنا بخشیدن به زندگیش کافی نبود.

اعتراف شرح این بحران روحی است و تغییر مرکز توجه تولستوی را از زیبایی‌شناسی به مذهب و فلسفه نشان می‌دهد.